

● سعید آذین

آن سوتر از گیتار



آشنایی با شاعر معاصر شیلی، ماریو ملندس (MARIO MELÉNDEZ)

(1971 - Linares - Chile)

ماریو ملندس متولد ۱۹۷۱ (لینارس، شیلی) در دانشگاه سانتیاگو شیلی روزنامه نگاری خوانده است. او کتابی دارد به نام «Autocultura y Juicio» که برای نام کتابش از دو واژه Auto و Cultura استفاده کرده که می توان آن را در زبان فارسی به حکم فرهنگی ترجمه کرد، در نتیجه نام کتابش که جایزه ی ملی کشورش را هم به دست آورد، حکم فرهنگی و قضاوت است.

ماریو دو کتاب دیگر دارد که در ۱۹۹۳ نوشته است: به نام های Apuntes para una leyenda و subterráneo Vuelo.

شعرهای ماریو ملندس در ماهنامه و فصلنامه های ادبی شهرش و کشورش شیلی و همین صور در کشورهای دیگر آمریکای لاتین و ایتالیا به چاپ رسیده و این دلیلی است که آکادمی فرهنگ و هنر ایتالیا به او عضویت افتخاری هدیه کرده است. او با کتاب چهره های فراموش شده که حاصل کار بازنوینان تلکلا^(۱) و سروده هایشان و جمع آوری آنها است، به شهرت رسیده و هم اکنون مدیر کانون نویسندگان ناحیه ی Maule، شیلی است.

Para mayor seguridad

بیا شعرهایم را ببین

از فلز نازکی نیستند

زمستان را به خوبی تحمل می کنند.

و در تابستان

مغزها و تن ها را خنک می کنند

در بین هر بیت تیرک های قوی به کار رفته است
 و کلماتم سفالینه است
 و اگر باران بیارد
 سقف را با رویاهایم می پوشانم
 و ناودان را
 با دردهای درونم سرپوش می گذارم .

La invitacion

مراسم تدفینم فرداست
 فراموش نکن
 کودکان را هم بیاور
 هرگونه سرگرمی آنجاست .

کاری نکنی که من
 از گور برخیزم
 کلید گورستان را پنهان کنم
 و تو هرگز کسی را نداشته باشی
 که بر گورش گل بگذاری .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

La Portadora

او کلمات را به گردش برد
 و کلمات بچه ها را گاز گرفتند
 بچه ها به پدرانشان گفتند
 و پدرها اسلحه ها را پُر کردند
 و به روی کلمات آتش گشودند
 کلمات فریاد کردند و نالیدند
 و آرام و خونین بر زمین غلتیدند
 و مرگ با لباس فاخری آمد
 و در درگاه خانه شاعر ایستاد و در زد
 شاعر در را گشود بی آنکه منتظر باشد
 و مرگ را در سایه خود دید
 مرگ گفت :
 بیا، با من بیا

تا به ماتم بنشینیم
 شاعر پرسید:
 کسی مرده؟
 مرگ گفت
 تو، شاعر.
 سپس آغوش خود باز کرد
 تا به شاعر تسلیمت بگوید.



Recuerdo del futuro

خواهرم سپیده دم صدایم کرد
 به من گفت:
 بیدار شو باید بیایی و بینی
 دریا پر از ستاره ست
 بین چه با شکوه ست
 لباسم را هراسان پوشیدم
 و فکر کردم اگر دریا پر از ستاره ست
 باید اولین هواپیما را سوار شوم و
 تمام ماهی های آسمان را بگیرم.

Más alla de la Guitarra

«برای ویکتور خارا»

اشاره: ویکتور خارا گیتاریست، شاعر، آهنگ ساز و آوازخوان شیلیایی از چهره های مبارز نهضت مردمی سالوادور آلنده رهبر و رئیس جمهوری شیلی بود. پس از کودتای سازمان جاسوسی سی. دی. در شیلی (سپتامبر ۱۹۷۳) او را همراه پنج هزار تن از جوانان مبارز آن کشور در استادیوم بزرگ سانتیاگو زندانی کردند، رئیس زندان که سروده های هیجان انگیز «خارا» را شنیده بود به او گفت که ابا حاضر است برای دوستان گیتار بزند و بخواند، و

ویکتور خارا جواب داد: «البته که حضم». و سپس رئیس زندان به یکی از گروه‌بانان دستور داد: گیتارش را بیاور... گروه‌بان رفت و تبری با خود آورد و هر دو دست ویکتور را با آن شکست آن گاه رئیس زندان به طعنه گفت: بخوان، بخوان، چرا معطلی؟ ویکتور خارا در حالی که دستانش را در آسمان حرکت می‌داد، از هم‌زنجیران خود خواست که با او هم صدایی کنند. در همان حال، آواز پنج هزار نفر با خواندن سرود وحدت، که ویکتور خارا تصنیف کرده بود، در استادیوم سانتیاگو طنین افکند.

هنوز سرود به پایان نرسیده بود که گروه‌بانان جسم نیمه‌جان او را به گلوله بستند.

آن سوتر از گیتار

دستان جدا شده‌ی سرزمینی ست
صدای بال‌هایی که می‌سوزند
و گام‌هایی که افروخته‌اند

آن سوتر از گیتار

خون طرحی از موسیقی خشونت می‌کشد
و سر آوازه‌خوان از سوراخ پر است
و بوسه‌ای با بوی مرگ
آن سوتر از گیتار
راه‌ها می‌گیرند
باران می‌گیرد و از زانو می‌چکد
چرا که فرزند زمین
توان رفتن ندارد
آن سوتر از گیتار، علوم انسانی، از مطالعات فرهنگی
آن سوتر از صدای شلیک
که قلب‌ها را خاموش کرد
آن سوتر از این شعر
باز خمی فراموش نشده
و زمانی فراموش نشده
چشم‌ها به دنبال
ویکتور می‌گردند
آن سوتر از گیتار
و آن سوتر از
سرزمین من.